

محیط خانواده، و عملکردهای تحصیلی فرزندان

نویسنده: دکتر آویله پاشالیچ
مترجم: محمد صادق صالحی

فرزندان

آشنایی با نویسنده:

خانم دکتر آویله پاشالیچ کرسو در ۱۸ ماهه ۱۹۴۴ در شهر سارایوو واقع در کشور یوگسلاوی به دنیا آمد. وی تحصیلات دوره کارشناسی خود را در رشته تعلیم و تربیت و روان شناسی دانشگاه سارایوو به اتمام رساند. در سال ۱۹۷۵ موفق به اخذ درجه دکتری از دانشگاه پاریس گردید و در مقام مشاور تعلیم و تربیت در سازمان بین المللی O.E.C.D به کار تحقیق اشتغال یافت. رساله دوره دکتری خود را در زمینه نابرابری در تعلیم و تربیت نوجوانان در دانشگاه سارایوو به پایان رساند. وی همچنین به مدت سه ماه در سال ۱۹۸۵ استاد میهمان دانشگاه مانهایم آلمان بود. تاکنون سه عنوان کتاب به شرح زیر از ایشان منتشر شده است:

۱ - تعلیم و تربیت کودکان در خانواده تک والدی (پدر یا مادر)، ۱۹۷۲

۲ - تأثیر خانواده در سوادآموزی دختران، ۱۹۷۹

۳ - نابرابری در تعلیم و تربیت نوجوانان، ۱۹۸۶

وی بیش از شصت مقاله در مجلات علمی یوگسلاوی به چاپ رسانده است و نیز هفت کار تحقیقی ارائه کرده، که در یکی از آنها سرپرستی گروه تحقیق را به عهده داشته است. خانم کرسو در بیست سال گذشته استاد رشته تعلیم و تربیت در دانشگاه سارایوو بوده است و محقق علاقه مند به کار خویش به شمار می آید. از جمله موضوعات مورد توجه وی می توان به مشکلات رشد انسانها، محدودیت رشد کودکان و نفوذ و تأثیر عامل مهم خانواده اشاره کرد.

یادآور می شود که در شماره ۱۷۰ مجله پیوند نیز مقاله ای از همین نویسنده، تحت عنوان

"زنان و تعلیم و تربیت" به چاپ رسیده است.



کودکان سراسر دنیا در یکی از انواع گروه‌های خانوادگی پرورش می‌یابند و بزرگ می‌شوند. این گروه‌ها ممکن است به لحاظ اندازه و ترکیب متفاوت باشند. در برخی از کشورها، گروه خانوادگی بزرگ و گسترده است و بستگان بسیار زیادی را در برمی‌گیرد که همگی در یک محل و حتی زیر یک سقف زندگی می‌کنند. در بعضی از موارد گروه خانوادگی از سه نسل تشکیل می‌شود، بدین صورت که یا پدر بزرگها و مادر بزرگها با فرزندان و نوه‌ها زندگی می‌کنند و یا خانواده جوان در منزل پدر بزرگ و مادر بزرگ خود زندگی می‌کند. گاهی اوقات نیز ممکن است خانواده از یک گروه کوچک دو نسلی (والدین و فرزندان) تشکیل شده باشد، که متداول ترین شکل خانواده در عصر کنونی، همین نوع خانواده است و در بسیاری از کشورهای جهان دیده می‌شود. (DURIC, 1980 - FIRST, 1981 - KRESO, 1972)

به طور کلی می‌توان گفت که هر انسانی قسمت اعظم زندگی خود را در خانواده سپری می‌کند. او به

عنوان نسل جوانتر دوران کودکی و جوانی‌اش را در پناه والدین خویش به سر می‌آورد و با رسیدن به سن بلوغ، خود تشکیل خانواده داده، به عنوان نسل قدیمی‌تر به پرورش فرزندان خویش می‌پردازد. بدین ترتیب هر فرد صرفاً دوره کوتاهی از زندگی خود را بدون خانواده سپری می‌کند: زمانی که مجرد است و هنوز تشکیل خانواده نداده و یا هنگام پیری که فرزندان، خانواده مستقلی تشکیل داده‌اند و او به علت مرگ همسر و همدم خویش تنها زندگی می‌کند.

خانواده به اولین گروه خویشاوندی یک کودک اطلاق می‌شود. خانواده نخستین پیوند میان کودک و محیط اطراف اوست. کودک در خانواده پندارهای اولیه (ابتدایی) درباره جهان خارج را فرامی‌گیرد، از لحاظ جسمی و ذهنی رشد می‌یابد و پرورش پیدا می‌کند، شیوه سخن گفتن را می‌آموزد، هنجارهای اساسی رفتار را یاد می‌گیرد و سرانجام نگرشها، اخلاق و روحیاتش در خانواده شکل می‌گیرد و به عبارت دیگر اجتماعی می‌شود. (GETZELS, 1974)

پیوسته‌ای با مادرش (یا جانشین دائمی مادر، یعنی شخصی که پیوسته از وی مراقبت می‌کند) داشته باشد، تا بدین وسیله هردوی آنها به رضایت خاطر و خرسندی دست یابند.

امروزه روان پزشکان و سایر متخصصان کودک معتقدند که این گونه مناسبات عمیق، پیچیده و متقابل میان کودک و مادر در سالهای اولیه زندگی - که به کرات تحت تأثیر روابط با پدر، برادران و خواهران تغییر می‌یابد - نقش مهمی در رشد شخصیت و سلامت ذهنی کودک دارد.

کسانی که در سازمانهای مربوط به رفاه خانواده کار می‌کنند نیز به اهمیت احساس تعلق داشتن به یک واحد خانوادگی پی برده‌اند. آنان دریافته‌اند که کودکان آنگاه که با والدین خود به سر می‌برند، بهتر کار می‌کنند؛ حتی اگر والدین به طرق مختلف نسبت به آنها کوتاهی نمایند.

خلاصه آنکه همه این واقعیت‌های کم و بیش پذیرفته شده علمی بیانگر اهمیت محیط خانواده در سلامت و رشد اجتماعی موفقیت - آمیز یک کودک است.

اینک با توجه به مقدمه‌ای که بیان شد به بررسی یکی از مسائل خانواده، یعنی تعلیم و تربیت در خانواده و عملکرد تحصیلی کودکان می‌پردازیم:

- آیا موفقیت کودک تنها به توانایی‌های ذهنی‌اش بستگی دارد؟

- آیا هر کودکی می‌تواند در مدرسه موفق شود؟

- چگونه و به چه طریق خانواده می‌تواند بر عملکرد تحصیلی کودک تأثیر بگذارد؟

تادده‌های ۷۰-۶۰ دست کم سه نگرش اساسی علمی بر تمامی تحقیقات اجتماعی که در مورد تأثیر خانواده بر عملکرد تحصیلی کودکان انجام می‌شد، سایه افکنده بود:

۱ - توجه صرف به تواناییهای فردی که از طریق "بهره هوشی" تعیین می‌شد.

۲ - بررسی عوامل موجود در محیط خانواده و تأکید بر فضای حاکم بر خانواده به عنوان عامل قطعی و تعیین کننده در عملکرد تحصیلی کودکان.

در خانواده است که کودکان - اعم از دختر و پسر - احساس می‌کنند که نسبت به آنها محبت می‌شود و از آنان قدردانی می‌گردد، چرا که در خانواده؛ پدر و مادر، پدربزرگ و مادر بزرگ، اقوام دور و نزدیک و دیگران - یعنی همه آنان که کودکان را دوست می‌دارند و کودکان نیز نسبت به آنها احساس تعلق می‌کنند - کودکان را در دایره روابط محبت آمیز خود محصور می‌کنند.

این احساس پذیرش برای رشد و شکوفایی شخصیت کودک لازم و حیاتی است. کودک با تجربه کردن علاقه و محبت دیگران نسبت به خود، در واقع می‌آموزد که چگونه دیگران را دوست بدارد. کودکانی که دارای چنین روابط عاطفی عمیق با اعضای خانواده‌شان نیستند، به ندرت یاد می‌گیرند که در برابر دیگران توجه عمیقی از خود نشان دهند. تاکنون هیچ گونه جانشین رضایت بخش و مطلوبی برای خانواده پیدا نشده است که بتواند این امنیت اساسی را که همه ما نیازمند آن هستیم، تأمین کند. به طوری که اگر در دوران کودکی از داشتن خانواده محروم باشیم، در سراسر زندگی خود در جست و جوی آن خواهیم بود.

طی سالیان متمادی آزمایشهایی صورت گرفت تا تربیت کودکان در درون گروههای کودکان را جایگزین تربیت کودکان در واحدهای خانوادگی نمایند، اما همه این آزمایشها با شکست مواجه شد، مگر آزمایشهایی که برقراری روابط نزدیک با والدین کودکان و ارتباطات پیوسته با آنها را جزو برنامه خود قرار دارند.

بالبی (BOWLBY, 1954) طی ارائه گزارشی به سازمان جهانی بهداشت، کودکانی را که از مراقبت والدین برخوردار نبودند، مورد بررسی قرار داد. او تأکید داشت که: "کیفیت مراقبت والدین از یک کودک در سالهای اول زندگی، برای سلامت ذهنی‌اش در آینده، از اهمیت حیاتی برخوردار است..."

" آنچه برای سلامت ذهنی لازم است، این است که نوزاد و کودک می‌بایست رابطه گرم، صمیمانه و

۳ - تأکید بر پایگاه اجتماعی خانواده به عنوان یک عامل مهم و تعیین کننده در عملکرد تحصیلی فرزندان.

این عقاید و نگرشها تا ۲۰ سال پس از جنگ جهانی دوم حاکمیت داشتند. این عقاید علمی و نگرشهای بنیادی یکی پس از دیگری و به شکل موفقیت آمیز بروز پیدا نکردند، بلکه در یک عصر و زمان مطرح شدند و در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. لذا در چنین شرایطی دست یابی به یک نظریه علمی جامع در مورد این مسأله بسیار دشوار بود. اکنون ببینیم که این تحقیقات تجربی بر پایه کدامیک از نظریه‌های علمی صورت گرفت.

۱ - تا هسین سالهای اخیر دانشمندان علوم اجتماعی معتقد بودند که بخش عمده تفاوت‌های فردی در مراحل مختلف زندگی را می‌توان از طریق "استعداد"، "هوش" یا "توانایی" - که به وسیله آزمونهای 10 یا "آزمونهای نگرش تحصیلی بینه" که قابلیت‌های شناختی فرد را می‌سنجیدند - توجیه کرد. به این نکته نیز پی برده بودند که بین ترتیب رتبه‌ای

"بهره هوشی" های معنی دار شغلهای مختلف با ترتیب رتبه‌ای منزلت اجتماعی و درآمدهای مربوط به این مشاغل تقریباً همبستگی کاملی وجود دارد. (DUNCAN, 1967)

تا مدت‌های طولانی این‌گونه تصور می‌شد که عملکرد تحصیلی (قبولی یا مردودی) ناشی از تواناییهای ذهنی و کاری فرد است. رهیافت مسلط علمی این بود که چنانچه دانش آموز به اندازه کافی مطالعه کند و توان ذهنی کافی نیز داشته باشد، می‌تواند در مدرسه موفق بشود. (HALSEY, 1961)

براساس این نظریه بسیاری از کشورهای توسعه یافته به منظور آموزش و سوادآموزی اکثر افراد جامعه، در مدارس را به روی همگان گشودند و تصورشان چنین بود که با این کار جامعه توسعه بیشتری خواهد یافت. ولی از سوی دیگر به علت مردودی دانش آموزان و تکرار پایه‌های تحصیلی قبلی، هزینه‌های آموزشی افزایش یافت و با وخیم تر شدن اوضاع و احوال، مسؤولان در رسیدن به اهداف آموزشی دچار تردید شدند. بدین ترتیب



مدرسه نقش مطلوب خود را از دست داد. علم و دولت بیم این را داشتند که جوامع پیشرفته به سمتی سوق یابند که هرچه بیشتر توانایی خود را از دست بدهند. (BOUNDON, 1973)

در راستای برنامه‌های ملی و به منظور مبارزه با این مشکلات، مطالعات علمی بسیار آغاز شد و دانشمندان برای یافتن پاسخ به سؤالاتی نظیر سؤالات زیر پژوهشهایی انجام دادند:

- چگونه می‌توان ضمن کاهش هزینه‌های آموزشی، بازده را افزایش داد؟
- چگونه می‌توان با صرف کمترین هزینه‌های ممکن، بیشترین بهره را از "ذخایر فکری" کسب کرد؟

پاره‌ای از پژوهشهای علمی در این زمینه، بدون در نظر گرفتن تواناییهای فردی، تنها بر روی خانواده و سایر پدیده‌های اجتماعی متمرکز شدند. اولین نتایج به دست آمده از این مطالعات تازه ملی و بین‌المللی در بسیاری از موارد نشان‌دهنده اهمیت پیشینه اجتماعی در عملکرد تحصیلی است، به عبارت دیگر هرچه پایگاه اجتماعی خانواده دانش‌آموز بالاتر بود، عملکرد تحصیلی او وضعیت بهتری داشت و به عکس هرچه پایگاه اجتماعی خانواده پایین‌تر بود، عملکرد تحصیلی دانش‌آموز نیز ضعیف‌تر می‌نمود. (DECD, 1972)

بنابراین نظام آموزشی و مدرسه به دلیل اختلاف طبقاتی نمی‌توانست به نقش مطلوبش دست یابد، چراکه پیشرفت سریع در جامعه مستلزم ایجاد فرصت‌های تحصیلی برابر برای دانش‌آموزان است. مطالعات بعدی نشان داد که مسأله عملکرد تحصیلی فرد می‌بایست با توجه به زمینه خانوادگی و پایگاه اجتماعی او مورد بررسی قرار گیرد. البته استثنائات بسیار زیادی نیز وجود داشت. (HUSEN, 1972) COLEMAN, 1966, YANOVICH, DODGE, (1968)

۲- بلوم (BLOOM, 1961) از اولین کسانی بود که سعی داشتند با توجه بیشتر به محتوای روابط خانوادگی فرزندان و والدین نظیر: ستایش و

تمجید، حمایت، اشتیاق، انگیزه و ... که در ارتباط تنگاتنگ با موفقیت تحصیلی کودک قرار دارد، به نتایج علمی دست یابند. بررسی جنبه‌های پرورشی و روان‌شناختی زندگی خانوادگی باعث شد تا این گونه تحقیقات پالایش شود و از دقت و ظرافت بیشتر برخوردار گردد.

به طور خلاصه تحقیقات مذکور به مطالعه موضوعات و مسائل زیر می‌پرداختند.

- فضای تربیتی حاکم بر خانواده (حمایتی و انتقادی)

- نگرش مسلط والدین نسبت به تعلیم و تربیت، انگیزه و هدف تحصیلی کودکان خود

- جو عاطفی موجود در روابط اعضای خانواده

- ارزشهای اجتماعی خانواده

برخی از نویسندگان فرانسوی در مورد خانواده‌هایی که فضای حاکم بر آنها برای رشد اجتماعی و فکری و فعالیت تحصیلی کودکان مطلوب است، اصطلاح خاصی تحت عنوان "خانواده‌های تحصیل کرده‌پرور" به کار می‌برند.

بسیاری از محققان نیز براساس نتایج پژوهشهای متعدد، به این امر پی بردند که "خانواده‌های تحصیل کرده‌پرور" لزوماً دارای پایگاه اجتماعی بالاتر نیستند، چراکه اغلب این خانواده‌ها به طبقه متوسط و متوسط پایین تعلق دارند، ولی در عین حال میزان تحصیلات در چنین خانواده‌هایی بالاتر از مقطع ابتدایی است. چنین انتظار می‌رود که کودکان این خانواده‌ها می‌توانند به سطحی بالاتر از تحصیلات متوسطه برسند و نتایج بهتری در امتحانات ورود به دانشگاه به دست آورند. (FLAUD, 1956, GIRARD, 1961)

بررسی جنبه‌های تربیتی و روان‌شناختی زندگی خانوادگی، اطلاعاتی را در مورد بعضی از واقعیتها در اختیار ما قرار می‌دهد که برای ایجاد فضای مطلوب در خانواده، حائز اهمیت فراوان است. به عنوان مثال:

- نظارت والدین بر کودکان، مخصوصاً در مورد وظایف تحصیلی آنها



همچنین نشان داد که در کشور انگلستان ۴۰ درصد از کودکان طبقه کارگر که پدرانشان به تحصیل فرزندان خود علاقه نشان می‌دادند، وارد "GRAMMAR SCHOOL" می‌شدند و در شرایطی که پدران آنها هیچ علاقه‌ای نسبت به مدرسه نشان نمی‌دادند، تنها ۱۰ درصد از ایشان به مدرسه یاد شده راه می‌یافتند.

الدِر (ELDER, 1965) نشان داد که در صورت یکسان بودن شرایط، فضای حاکم بر خانواده (قدرت گرا/ آزادمنش)، تأثیر مهمی بر رفتار دانش‌آموزان در مدرسه دارد. گرچه داده‌های بسیار متناقضی توسط سایر محققان گردآوری شده، ولی الدِر معتقد است که فضای آزادمنشانه خانواده در مقایسه با فضای قدرت‌گرا، شرایط مناسب‌تری برای موفقیت تحصیلی دانش‌آموز فراهم می‌کند.

بیشتر پژوهشگران در تحقیقات خود به زمینه قبلی دانش‌آموزان موفق توجه کرده، در مورد فضای حاکم بر خانواده به نتایجی چند دست یافتند. نتایج به دست آمده در کشورهای مختلف، متفاوت است، به طوری که دانش‌آموزان آمریکایی غالباً از فضای آزاد خانوادگی برخوردار بودند، اما دانش‌آموزان موفق انگلیسی و آلمانی کم و بیش دارای فضای خانوادگی قدرت‌گرا بودند. در تحقیقاتی که خود من انجام دادم به این نتیجه رسیدم که بهترین

- فضای تربیتی و آموزشی خانواده که توسط والدین بهبود می‌یابد (بافتهای آموزشی و پرورشی، الگوی رفتاری والدین، کتابخانه خانوادگی، تلویزیون، ویدئو، کامپیوتر و ...)

- نحوه شکل‌گیری عادات کارکردن در کودکان

- شدت علاقه والدین نسبت به فرزندان

- کیفیت تنبیه و تشویق‌ها و جوایز

- رفتار یکسان و برابر با پسران و دختران در

خانواده

داگلاس (DOUGLAS, 1964)، در نخستین تحقیقات دراز مدت خود اطلاعاتی در مورد مسائل زیر جمع‌آوری کرد:

- غیبت از مدرسه و دلایل آن

- رفتار تحصیلی کودکان و عادات کارکردن آنها

- نتایج آزمایشهای هوش

- علاقه والدین به اهداف فرزندان

آنچه در تحقیقات داگلاس مورد توجه قرار گرفت و از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد، عبارت است از: مطالعه تأثیر علاقه والدین و نگرش حمایت‌کننده آنها (تشویق) در تحصیل فرزندان. نگرش مثبت والدین نسبت به تحصیل فرزندان و تشویق و حمایت آنها دارای معنای خاصی است و نکته جالب اینکه این نوع نگرش از سطح تحصیلات والدین نشأت نمی‌گیرد. داگلاس

نگرش مثبت والدین نسبت به تحصیل او همبستگی زیادی وجود دارد (۸۰٪). این بدین معنی است که بین نتیجه عالی تحصیلی یک دانش آموز و نگرش مثبت والدین نسبت به تحصیل در حدود ۹۲٪ رابطه وجود دارد. همچنین همبستگی میان نگرش منفی والدین نسبت به تحصیل و مردودی دانش آموزان ۷۹٪ است. جدول زیر نشان دهنده تأثیر فراوان محیط خانواده بر روی "بهره هوشی" و عملکرد تحصیلی دانش آموزان می باشد:

همبستگی

عملکرد تحصیلی	بهره هوشی	معرف های محیط خانواده
۰/۴۹	۰/۴۲	سطح تحصیلات پدر
		مطالعه والدین:
۰/۳۳	۰/۲۸	مطالعه کتاب
۰/۴۰	۰/۳۸	مطالعه روزنامه
۰/۴۴	۰/۳۵	بودجه خانواده
۰/۴۶	۰/۴۰	اندازه خانواده
۰/۴۵	۰/۳۶	شرایط زندگی
۰/۸۰	۰/۷۳	نگرش والدین نسبت به تحصیل
۰/۶۹	۰/۶۷	تشویق والدین
۰/۴۶	۰/۳۹	دیدگاه کلی نسبت به خانواده
۰/۷۷	۰/۷۱	گروه معرف های خانوادگی

دانش آموزان از فضای خانوادگی آزادشانه برخوردار بودند. (KRESO, 1984)

پرینگل (PRINGL, 1971) پیوندهای عاطفی خانواده های دانش آموزان موفق را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او می گوید که می توان دانش آموزان ناموفق را به سه گروه تقسیم کرد.

- دانش آموزانی که جدای از خانواده زندگی می کنند.

- دانش آموزانی که مورد علاقه و محبت قرار نمی گیرند (مادران آنها را طرد می کنند).

- دانش آموزانی که در خانواده آنها نه محرکهای تحصیلی وجود دارد و نه محرکهای فرهنگی.

دوراکس، بران فن برنر و راجرز (DEVEREAUX, BRON FENBRENNER, RODGERS, 1978) محققانی بودند که در انگلستان،

آلمان و شوروی سابق، کیفیت، نحوه، شدت و نوع ارتباط میان والدین و فرزندان را در خانواده هایی که از یک فرهنگ ملی و یا از فرهنگهای مختلف بودند، مورد مطالعه و بررسی قرار دادند. آنها چهارده متغیر را در چهار گروه طبقه بندی کردند: "حمایت، تقاضا، علاقه و تنبیه". این پژوهشگران نشان دادند که میان ملیتها و فرهنگهای مختلف، تفاوت قابل توجهی در فضای تعلیم و تربیتی خانواده وجود دارد. به عنوان مثال: والدین آمریکایی بیشتر از والدین انگلیسی بر رفتار فرزندان نشان نظارت می کنند. والدین روسی از فرزندان نشان بیشتر حمایت می کنند و در نتیجه فرزندان از استقلال کمتری برخوردارند.

مفهوم حمایت والدین مورد تأیید بسیاری از محققان قرار گرفت و من هم در تحقیقاتم به این نتیجه رسیدم که: والدینی که صرفاً از سطح سواد ابتدایی برخوردار و یا حتی بیسواد بودند، توانستند با حمایت از فرزندان خویش به نتایجی بهتر از نتایج تحصیلی دانش آموزانی دست یابند که والدین آنها از تحصیلات خوبی برخوردار بودند، ولی از فرزندان خود حمایت نمی کردند. (KRESO, 1984)

در یک تحقیق مشابه دیگر، ما به این نتیجه کلی دست یافتیم که بین نتیجه تحصیلی دانش آموز و

اگرچه اصطلاح "پایگاه اقتصادی - اجتماعی" دارای معانی مختلف ادبی است، اما نوعاً برحسب عواملی چون: شغل، میزان تحصیلات و درآمد والدین و اندازه خانواده تعیین می شود. ارتباط میان "پایگاه اقتصادی - اجتماعی" و عملکرد تحصیلی را به سهولت می توان در جمله زیر که از گزارش کلمن

خانواده‌ها عموماً دارای ویژگی‌هایی هستند که:
 - برخی از این ویژگی‌ها با ویژگی‌های خانواده‌های دیگر مشترک است.
 - برخی از این ویژگی‌ها تنها یا پاره‌ای از ویژگی‌های خانواده‌های دیگر مشترک است.
 - برخی از این ویژگی‌ها هم تنها مختص همان خانواده است.

با مطالعه کلی برخی از نتایج تحقیقاتی که در اینجا ارائه شده، درمی‌یابیم که تحقیقات پیشین در مورد ارتباط بین عملکرد تحصیلی و بهره هوشی، ارتباط بین عملکرد تحصیلی و طبقه و پایگاه اجتماعی خانواده و رابطه میان عملکرد تحصیلی و فضای آموزشی خانواده، اطلاعات تجربی مفیدی در اختیار ما قرار می‌دهد که با استفاده از آنها می‌توان نظریه جامعی در مورد عملکرد تحصیلی و عوامل مؤثر در آن عرضه کرد.

خانواده هسته اصلی جامعه محسوب می‌شود، ولی سرعت تغییر آن به اندازه سرعت تغییر سایر نهادهای اجتماعی نیست. خانواده همیشه از یک سو به سنت و تجربیات آموزش سنتی نزدیک و با آن همگن می‌شود و از سوی دیگر وظیفه حفظ و نگه‌داری آنها را برعهده دارد. ویژگی عمده خانواده، پذیرش تغییرات سریع نیست، چراکه خانواده از تغییرات تدریجی جامعه پیروی می‌کند.

بنابراین والدین می‌بایست دائماً نسبت به نحوه و چگونگی نقش والدینی خود آگاه و آماده عمل باشند. پدران و مادران باید بیاموزند که چگونه به فرزندان‌شان کمک کنند تا آنان بتوانند یکی از نقش‌های اجتماعی آینده را بپذیرند. هر قدر فعالیت‌های اجتماعی و آموزشی در مورد خانواده بیشتر باشد و اطلاعات فراوانتری در اختیار آن قرار گیرد، پذیرش روندهای تازه اجتماعی نیز در خانواده بیشتر خواهد بود. در آن صورت است که به کارگیری علم و عمل، خانواده را در راه رسیدن به اهداف اجتماعی بنیادی مهیا می‌سازد و خانواده هم نقش پرورشی و اجتماعی خود را به نحو شایسته‌تری ایفا می‌کند.

نقل می‌گردد، خلاصه کرد: "نتایج به دست آمده ما را به این نتیجه رهنمون می‌شود که: مدارس بدون توجه به زمینه اجتماعی عمومی و پیشینه فرد، تأثیر بسیار اندکی بر عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان دارند." (COLEMAN ET AL., 1966, P. 325)

بودن (BOUDON, 1973) معتقد بود که محیط خانواده می‌بایست به طور همه‌جانبه مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و با تسلط یک متغیر نظیر ثروت یا فقر خانواده، شمار فرزندان خانواده، سطح تحصیلات والدین، موقعیت شغلی و ... بر سایر متغیرها - که به نظریه تک عاملی مشهور است - مخالف بود.

تأثیر او بر تحقیقات بعدی این بود که مجموعه متغیرهای محیط خانواده می‌بایست از طریق مشاهده آنها در بافت اجتماعی‌شان مورد مطالعه قرار گیرند. از نظر بودن، بدون بررسی بافت اجتماعی خانواده، درک کامل تأثیرات تعداد زیادی از متغیرهای محیط خانواده (بیرونی و درونی) و تجزیه و تحلیل تمامی روابط علی میان آنها و عملکرد تحصیلی دانش‌آموز میسر نیست.
 اگر علم خواهان دستیابی به حقیقت در باب زندگی خانوادگی است، باید توجه داشته باشد که نمی‌توان خانواده را جدا از جامعه‌اش مورد مطالعه قرار داد.

خانواده به عنوان کوچکترین واحد جامعه همانند آیینی تمام‌نمایی است که ویژگی‌های جامعه را در خود منعکس می‌کند. در حقیقت این امر بدین معنی است که یک عامل بیرونی به واسطه ویژگی کلی و عمومی خود، از یک سو بر خانواده و از سوی دیگر بر هر یک از اعضای خانواده، مستقیماً و به طرز خاصی تأثیر می‌گذارد؛ اما در شرایط کنونی این تأثیر به طور غیرمستقیم از طریق چارچوب خانواده صورت می‌پذیرد. این شیوه خاص از "تغییر شکل" و تأثیرپذیری چارچوب خانواده و هر یک از اعضای آن سبب می‌شود که هر خانواده ویژگی و حال و هوای خاص خود را داشته باشد و بدین ترتیب از سایر خانواده‌ها متمایز گردد.